

۱۶۲۸۲۱۶

۸۰۸

خاطرات و خطرات من و آجی منیره

جهانگیر خان علمی

آوا گلار

سرشناسه	دانای علمی، جهانگیر، ۱۳۳۶-
عنوان و نام پدید آور	خطرات و خطرات من و آجی منیژه/ جهانگیر دانای علمی.
مشخصات نشر	تهران، آوای کلار، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	۳۲۶ ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۲۲۶-۲۰۹-۷
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
موضوع	دانای علمی، جهانگیر، ۱۳۳۶ -- خطرات
موضوع	نویسندگان ایرانی -- قرن ۱۴ -- خطرات
موضوع	Authors, Iranian-- 20 th century-- Diaries
رده بندی کنگره	CT۱۸۸۸/د۱۶۴۴۳ ۱۳۹۷
رده بندی دیویی	۹۲۰/۰۵۵
شماره ثبت کتابخانه ملی	۵۳۱۳۲۴۴

آوای کلار

خطرات و خطرات من و آجی منیژه

جهانگیر دانای علمی

ناشر	آوای کلار
ویراستار	: آراسته بیداریخت
طراح جلد	: مهرگان استادی
صفحه آرای و تنظیم	: افق
نوبت چاپ	: نخست ۱۳۹۸
لیتوگرافی، چاپ	: کانون آگهی و تبلیغات آوای کلار
شمارگان	: ۱۰۰۰
بها	: ۳۵۰۰۰ تومان

تمام حقوق این اثر برای ناشر و مؤلف محفوظ است.

تهران - انتشارات آوای کلار - ص.ب: ۱۹۵۸۵-۶۵۵

تلفکس: ۲۲۵۸۹۲۳۴

www.avayekelar.ir

فهرست

۹	سخن نویسنده
۱۵	نوشتاری از دکتر منیژه دانای علمی
۱۷	ماه محرم و تعزیه
۱۷	واژه تعزیه
۲۱	عشق دیدن تعزیه (بخش اول)
۳۱	ماجرای شمر و من
۳۹	ماه محرم و زنجیر
۴۵	ابن سعد و سگ
۵۵	ماجرای عید نوروز
۵۵	رابطی
۷۱	عید دیدنی

۹۵	شیرینی عید نوروز.....
۱۰۷	سینما و عشق به آن تأثیر.....
۱۰۷	کدو خورش (خورش کدو).....
۱۱۱	عش.....
۱۱۹	حقوق.....
۱۳۹	رسم ما تا تیم فوتبال.....
۱۴۷	خاطرات دشت خج.....
۱۵۳	شفالو.....
۱۶۵	باغ.....
۱۷۷	خروس لاری.....
۱۸۷	نجات بچه غاز یا غاز کوتاه.....
۱۹۱	بچه گنجشک.....
۱۹۷	اسب و خرمن سرا.....
۲۰۷	خطرات.....
۲۰۷	ختنه.....
۲۱۷	سرشکستن ها.....
۲۲۵	از نمایش تا شاهنامه خوانی.....
۲۳۵	آبجی منیژه و نمایش.....
۲۳۵	آبجی منیژه و شاهنامه خوانی.....
۲۴۱	مکتب خونه یا ملاخونه.....
۲۴۷	بازرس.....

۲۵۵	آقای هیچ
۲۵۹	مهیبار و زنبور و درس
۲۶۷	سیب
۲۷۳	یسرعمه غلامرضا
۲۷۹	از سخنگوی کلاس تا درس عربی
۲۸۳	درس انگلیسی
۲۸۷	من و غلامرضا و درس فارسی
۲۹۱	بازی نجات
۲۹۷	مسافرت به لنگرود و درس زبان انگلیسی
۳۰۶	آقا دکتر آینده
۳۱۹	آثار به چاپ رسیده از نویسنده

سخن نویسنده

پدرم همیشه می گفت: «باید به اندازه یه تیم فوتبال بچه داشته باشه»،
برای همین ما خانواده پرجمعیتی بودیم.

او به شاهنامه فارسی بسیار علاقمند بود و برای همین روزی از دوست
نقاشش خواست تا براساس داستان های شاهنامه، بر روی دیوار و در خونه
نقاشی کنه، بنابراین چندین نقاشی از کشته شدن دیو سفید به دست رستم،
جنگ ایران و توران و کشته شدن سه اسیر به دست رستم و غیره کشیده شد.
علاوه بر ایوان خونه، بر روی دیوار دروازه نیز، جنگ رستم و سهراب نقاشی
شده و بر حسب سفارش او این شعر فردوسی را رستم بود:

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زندم کردم بدین پارسی

نمردم از این پس که من زنده ام که تخم سخن را پرکنده ام

مادرم ده فرزند به دنیا آورد، شش دختر و چهار پسر که از این میان
جهاندار برادر کوچکم که سه سال از من کوچکتر بود، عمرش را به ما داد.

آبجی منیره، بزرگترین فرزند خانواده و من دومین بچه محسوب
می شدم. نامگذاری بعضی از خواهران یا برادران در خانواده ما خود داستانی
داشت.

پدرم چون به فردوسی و شاهنامه و زورخانه علاقمند بود، دلش می‌خواست نام بچه‌ها به خصوص پسرانش براساس گرفتن یا نگاهداشتن، بخشیدن یا سوزاندن جهان باشد. بر همان اساس، هنگامی که من به دنیا آمدم خواست که نام مرا **جهانگیر** بگذارد که نام پسر رستم بود. مادرش **ام‌البین** «که زن باسوادی بود و من در دوران دبستان جدول ضرب را از او یاد گرفتم، به پدرم توصیه کرد که نام مرا به یاد شوهر مرحومش **عباس** بگذارند که من به پیشنهاد طی مشورت خانوادگی و برای راضی نگاه داشتن مادر و پسر دین‌گه‌نه حل و فصل شد؛ قرار شد که در شناسنامه نامم **عباس ولی** باشد و **جهانگیر** صدایم کنند.

مهیار خواهر من از من است که در شناسنامه اسم او شهلا نوشته شده. **جهاندار** برادر من دو سال از **مهیار** کوچکتر بود. موقعی که به دنیا آمد کسی بر روی حرف آقا چون حرفی نزد و نامش تصویب شد تا دارنده جهان باشد؛ اما چنان که نوشته شد، قبل از همه ما عمرش رو به شما داد. نام منیره توسط مادر بزرگ **ام‌البین** براساس آن شعر فردوسی انتخاب شد:

منیره منم دخت افراسیاب برهند دیدن رخ آفتاب

نام خواهران دیگر: **مژگان** و **میترا** و **مهرنوش** و **کی‌نوش** (فروغ) است که نام **مهرنوش** بنا به عللی توسط خواهر بزرگم و نام‌های دیگر را دایی حبیب انتخاب کرد؛ اما نام نهادن بر روی برادر دیگرم **بابک** که دوازده سال از من کوچکتر بود خود حکایت دیگری دارد.

پدرم می‌گفت: دوست دارم نامش **جهانبخش** باشد که من و جهاندار با رأی آقا جون موافقت کردیم؛ زیرا به فکر خودمان **جهانگیر** و **جهاندار** و **جهانبخش** با هم جور در می‌آمد. اما آبجی منیژه می‌خواست که نامش **مازیار** باشد، به مدت جبهه نامگذاری دوطرفه باعث شد که برادر کوچک من گنج شد. از یک طرف **مازیار** و از طرف دیگر، **جهانبخش** صدایش می‌کردند. ناهای اوقات خواهرم در آن عرصه رقابت، برای این که لج ما رو در بیاره، نام او را به صورت مخفف شده «مازی» صدا می‌کرد.

روزی برای حل و فصل من جدال نام گذاری، با حکم یک طرفه دایی حبیب که حرفش در آن اهل مونه خریدار داشت، نام برادر کوچکم را بابک گذاشتند؛ اما من و جهاندار هم چنان او را جهانبخش صدا می‌کردیم. مدتی بعد هنگامی که آقا جون علت نام گذاشتن او را از دایی حبیب شنید، گروه ما رو تنها گذاشت و از اون به بعد و را بابک صدا کرد. من هم بعد از سال‌ها به علت شناخت بیشتر در باره‌ی شخصیت یک خرم دین، دلاور آذربایجانی بابک صدایش کردم؛ اما جهاندار تا لحظه قبل از فوتش که چند سال قبل اتفاق افتاد، هم چنان برادر کوچک‌مان را جهانبخش صدا می‌کرد در حالی که بابک دیگر کوچک نبود و دکتری توانا شده بود.^۱

آخرین فرزند خانواده، برادرم **باتیس** است، بر حسب تصادف من و جهاندار، نامش می‌بایست **جهانسوز** می‌شد؛ اما بر مبنای تجربه پیشین دایی

۱- البته آبجی منیژه بعد از خواندن این بخش ادعا نمود که نام بابک را او نهاده و... ولیکن هنوز صورت او که برادرم را مازی صدا می‌کرد به یادمانده است. با توجه به این که ازدایی حبیب در سال (۱۳۹۴) درباره این اسم گذاری سؤال کردم عنوان کرد: خودش این اسم را انتخاب کرده است.

حبیب، در مورد نام گذاری و اختلاف نظر چند گروهی، با یک حرکت شطرنجی همه ما رو آچمز کرد. او با استفاده از کتاب ایران باستان مشیرالدوله پیرنیا نام آخرین فرد خانواده یا برادر کوچکم را «باتیس» گذاشت؛ زیرا او در هنگام حمله اسکندر مقدونی تا پای جان در برابر او مقاومت کرد و حسرت یک آه را بر دل اسکندر گذاشت.

بیشتر خاطرات نوشته شده شامل مطالبی است که برای من و آبجی منیژه اتفاق افتاده بود و از مهیار و جهاندار و مرگان در یکی دو قسمت یاد شده؛ بنابراین از خواهر و برادران دیگر، که خیلی کوچک بودند، یادی نشده و بیشتر مطالب این خاطرات دوفره، مربوط به دوران دبستان است؛ زیرا پس از وارد شدن به دبیرستان، بر حسب موقعیت سنی و دوستی با پسرهای هم سن و سال، طبعاً دیگر امکان آن نبود که در هر محفل یا مکانی من و خواهرم در کنار هم باشیم؛ بنابراین در ادامه خاطرات، حضور او کم‌رنگ‌تر از دورانی است که در دوران دبستان وجود داشت. آخرین بخش این خاطرات تا سال دهم دبیرستان و در مورد آرزوی مادرم است که امید داشت در آینده روزی دکتر شوم.

خواهرم منیژه که در این خاطرات به کرات از او یاد شده از همان اوان کودکی آرزو داشت در رشته حقوق قبول شود که بالاخره این آرزویش رسید. او کتاب و مقالات بسیاری در مورد مطالب حقوقی دارد و یکی از وکلای مطرح کشور می‌باشد.^۱

۱- او فارغ‌التحصیل دوره دکتری حقوق از دانشگاه سوربن فرانسه است. علاوه بر مقالات و تحقیقات گسترده حقوقی، وی مؤلف کتاب "بررسی تطبیقی موجبات طلاق در حقوق ایران و سایر مذاهب الهی غیر مسلمان (زرتشتی، کلیمی، مسیحی)" است.

من از خواهر بزرگم حدود دو سال کوچکتر بودم به همین علت، من و او خیلی به هم وابسته بودیم. روزی طبق دستور و تأکید دایی حبیب قرار شد که او را آجی صدا بزنم از آن زمان تاکنون به او آجی می‌گویم.

چنان که در این خاطرات نوشته‌ام، به درس و تکالیف آن چندان علاقمند نبودم، اما به کتاب‌های غیردرسی عشق می‌ورزیدم، بعضی از موضوعات این کتاب را من خوان از دیدگاه روانشناسی مورد بررسی و مذاقه قرار داد. البته دیدن کتاب‌های رنگون دایی حبیب در کتابخانه بزرگش و ناخنک زدن بعضی از کتاب با توجه من و خواهرم وهم چنین تشویق‌های وی به شیوه خودش، برای خواندن مجله و روزنامه و کتاب یا به قول امروزی‌ها تکالیف تکمیلی در این مهم بی‌تاثیر نبوده است؛ با توجه به این که شیوه تدریس و مقررات او مختص به خود او بود.

در خاتمه این نوشتار از خواهرم کبریا بزرگوارانه علمی که بعضی از مطالب و خاطرات را یاد آوری کردند، تشکر کرده، هم چنین از همسر فرشته عبدالحی و دخترم رویان که مانند همیشه صبر و شکیبایی بیشه نمودند و هر یک در مورد نوشتار این خاطرات، تذکرات لازم را دادند، بیاد آوری می‌کنم.